هو الله - الهی الهی هؤلآء عباد کشفت عن اعينهم الغطآء…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ٥٦٦

### هو الله

الهی الهی هؤلآء عباد کشفت عن اعينهم الغطآء و جزلت لهم العطآء و نوّرت ابصارهم بمشاهدة آياتک الکبری حتّی ترکوا الضّلالة و العمی و اهتدوا الی نور الهدی و انقذتهم من غمار الضّلالة و الغوی و نجّيتهم من ظلام حالک مستول علی الوری. ربّ کلّ واحد منهم رضيع ثدی عنايتک و غريق بحر هدايتک و متوجّه اليک و منجذب الی ملکوت فردانيّتک. لک الحمد بما هتکت الأستار و اظهرت الأسرار و اشرقت بالأنوار و اظهرت الآثار حتّی لاح نور الايقان و اضآء صبح الاطمينان و تنوّر القلوب و الوجدان و قاموا علی خدمة امرک و اعلآء کلمتک و نشر ذکرک و نثر لئالی معرفتک و ايقاد نار محبّتک و لک الشّکر علی ذلک انّک انت المعطی الهادی المهيمن الکريم اللّطيف الودود لا اله الّا انت الملک الحقّ المقتدر العزيز الرّؤوف.

ای ياران عبدالبهآء در هر دمی صد هزار شکرانه به ملکوت قدم نمائيد که بدرقه عنايت رسيد و صبح هدايت دميد و نسيم موهبت وزيد و آهنگ ملأ اعلی به مسامع روحانيان رسيد و آذان نغمه يابهآءالأبهی شنيد. سبحان اللّه با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفدآء در جميع زبر و الواح ذکری جز ستايش من يظهره اللّه نفرمودند و جميع احکام و مسائل و حقائق و معانی بيان را مشروط و موکول به تصديق اسم اعظم نمودند و به صريح عبارت بيان فرمودند که اگر اليوم خود را ظاهر فرمايد انا اوّل المؤمنين بعد در خطاب به شخص بزرگواری می‌فرمايد ايّاک ايّاک ان تحتجب بالواحد البيانی لانّهم خلق عنده يعنی در ظهور مجلّی طور مبادا محتجب به واحد بيانی گردی و واحد بيانی عبارت از هيجده حروف حيّ و نفس مبارکست که عدد واحد تمام شود با وجود اين غافلان محتجب به آن گشتند که چرا فلان موقن نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفدآء چنين فرمودند. ای کاش آن شخص را می‌ديدند و اطوار و احوال و کردار او را به ميزان الهی می‌سنجيدند تا واضح و معلوم شود که به سبب انحراف حتّی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد به اسرار و عرفان ربّ غفور. اهل فرقان اعتراض به حضرت اعلی روحی له الفدآء می‌نمودند و می‌گفتند اين القيامة الکبری و اين الطّامّة العظمی اين الميزان و اين امتداد الصّراط اين السّؤال و الجواب و اين الحساب و الکتاب اين الحشر و النّشور و اين قيام اصحاب القبور اين طلوع الشّمس من مغربها و اين انتثار النّجوم من مطالعها و اين زلزلة الأرض فی مشارقها و مغاربها اين النّفخ فی الصّور و اين النّقر فی النّاقور اين تسعّر النّار و اين تزيين الجنّة بفاکهة الثّمار اين الکوثر و السّلسبيل و اين المآء المعين.

باری اعتراض می‌نمودند که اين وقائع عظمی صريح کتاب اللّه و شروط قيامت کبريست امّا حضرت اعلی می‌فرمايند که جميع اين وقوعات خمسين الف سنه در دقيقه‌ای در طرفة العين واقع و منقضی شد. با وجود اين اهل بيان گويند اَيْنَ ملوک البيان و اَيْنَ معابد اهل التّبيان اينَ اجراء الاحکام و اين مکتب من يظهره اللّه فتبّاً لکلّ جاهل و سحقاً لکلّ متجاهل. قدری بايد در حجبات اهل فرقان نظر کرد و اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه اعظم از اينست. گذشته از اين جمال مبارک در ايّام عراق دو سال غيبوبت فرمودند. شخص معهود در پس پرده خوف چنان محجوب که نام و اثر بکلّی مفقود. کار به درجه‌ای رسيد که ذکری از امر اللّه نماند. نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاويه خمول مخفی و مستور تا آنکه جمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء مراجعت فرمودند. به محض ورود به عراق چنان پرتو انوار به آفاق زد که عقول واله و حيران شد. صيت امر اللّه بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقيقت به شرق و غرب رسيد. فريداً وحيداً به نفس مقدّس مقابل من علی الأرض قيام فرمودند و واضح و آشکار بدون ستر و حجاب به اعلاء کلمة اللّه در آفاق پرداختند. خضعت له الأعناق و ذلّت له الرّقاب و خشعت له الأصوات. و شخص معهود در زاويه خمول خزيده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشّيوخ نام خويش را حاجی علی گذاشته و کفش و گج فروشی می‌نمود و اين قضيّه را حتّی بيانيان شاهد و گواهند، نفسی انکار نتواند. و چون به قوّت اسم اعظم امر اللّه را عظمتی حاصل و خوف و خشيت از ميان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزيره قبريس چون تحت حمايت انگليس است به مکاتبه پرداخته زيرا ابداً خوفی نيست. حرّيّت اديان و آزادی هر ملّتی موجود. يا للّه اين شخص محترم قريب چهل سالست که در جزيره قبريس است، چه قدرتی بنمود. با وجود حرّيّت و کمال آزادگی اديان و ملل که انسان واضحاً صريحاً در ميادين و معابر و معابد اقامه حجّت و برهان می‌تواند که بنمايد آيا اين شخص محترم توانست که يک نفس هدايت نمايد و يا آنکه در مجمعی و محفلی لسان نطق بگشايد و يا آنکه شخصی را مذعن به اندک دانائی خويش نمايد و يا آنکه حرکتی نمايد که ذکرش در محلّی و يا روزنامه‌ای مذکور شود. آيا عجزی اعظم از اين تصوّر توان نمود لا واللّه. امّا جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار مقابل من علی الأرض قيام فرمود و به ملوک و سلاطين الواح مرقوم و ارسال فرمود حتّی به مرحوم ناصرالدّين شاه لوح مخصوص فرستاد و در جميع اوروپا آن الواح نشر گرديد.

مختصر اينست که امر مبارکش را در سجن اعظم فی‌الحقيقه در تحت سلاسل و اغلال بلند فرمود. چه قدرتيست اعظم از اين. واللّه الّذی لا اله الّا هو اگر اندک انصافی باشد همين برهان کفايت است و به برهان ديگر احتياج نيست. و از اوّل ابداع تا به حال هيچ مظهر مقدّسی از مظاهر الهيّه در يوم خود امر خويش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند نکرد و اين قضيّه در ايّام خود ما واقع گشت. حکايت و روايت نيست که ادنی شبهه حاصل شود. صيت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حقّ در سجن اعظم جهانگير گشت و ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا يا اولی الانصاف. و از اين گذشته البتّه می‌دانيد که شخص معهود حال در چه حالتست. به ظاهر ظاهر نيز در خسران مبين است. جميع اولاد هر يک در حالتی عجيب، يکی ترسا شده و ديگری در کليسا پارسا. يکی وقف شرابخانه است و ديگری خادم بتخانه. البتّه اين تفاصيل به گوش کلّ رسيده. غافلان اگر انکار کنند شخصی معتمد بفرستند تا تماشا کند. مقصد اينست حال مقتدا چنين فيا اسفا علی الأتباع و البنات و البنين. ولی بحر اعظم را اين گونه کف‌ها مقاومت ننمايد. يک موج زند و خاشاک و خس را به کنار اندازد و دريا در نهايت صفا جلوه نمايد. کلّاً پريشان و پشيمان گردند و نادم و بی‌نشان شوند فسوف ترون الغافلين فی خسران مبين و عليکم البهآء الأبهی.